

خاقانی و آرزوی خراسان *

غفار کندلی

چون بتازی و دری یاد افاضل گذرد
نام خویش افسر دیوان بخراسان یابم
بوی مشک سخنم مغز خراسان بگرفت
می رود بوی گر ایشان شدنم نگذارند

خاقانی شروانی

علايق و وابستگی خاقانی با محیط فرهنگی و سیاسی خراسان پی‌گیر بوده و بررسی همه‌جانبه این روابط از حدود امکان‌های یک نوشته خارج می‌باشد. خاقانی در طول زندگی پر کشمکش و پرافتخارش همیشه آرزوی سفر خراسان را داشته و این خواست شاعر هیچگاه جامه عمل به خود نپوشیده و به‌طور متناوب در دل و اندیشه شاعر به سالیان دراز جایگزین بوده و در این نوشته از چگونگی نطفه گرفتن این خواست و از دوران شاخص و بارز این آرزو سخن رفته است.

آرزوی سفر خراسان خاقانی تا بحال به‌طور دقیق و همه‌جانبه از طرف شرق‌شناسان مورد بررسی و پژوهش قرار نگرفته و گفته‌ها و نوشته‌های

* جستارهای ادبی، زمستان ۱۳۴۹، شماره ۲۴، صص ۸۰۲ تا ۸۳۶

خاقانی‌شناسان در این مورد چنان‌که شاید و باید با حقیقت جور در نمی‌آید و بررسی و سیر این آرزوی شاعر یکی از مسائل مهم زندگینامه خاقانی را دربر می‌گیرد. نوشته‌ها و نتایج نادرستی که تابحال از طرف بسیاری از خاقانی‌شناسان نامی اظهار شده در بررسی و نمودار کردن دیگر مسائل زندگینامه خاقانی از جهات منفی بی‌اندازه مؤثر افتاده و از این‌رو مسائلی از زندگینامه شاعر تابحال به‌درستی مورد بررسی و تحقیق و تفحص قرار نگرفته است پیش از بررسی این موضوع یادآوری سخنی چند در پیرامون چگونگی زایش این اندیشه در نویسنده این مقال خالی از فایده نبوده و به روشن شدن مسأله مطروحه کمک خواهد کرد: در سال‌های ۱۹۵۷-۱۹۶۱ این‌جانب مشغول تهیه متن علمی، انتقادی «مثنوی مشهور به تحفه‌العراقین خاقانی شروانی» بود. در نوشتن مقدمه برای این کتاب که ناگزیر ترجمه حال شاعر را نیز دربر می‌گرفت به شرح نارسای آرزوی سفر خراسان خاقانی در کلیه آثاری که به‌نحوی از انحاء در آنها از این خواست شاعر سخن به میان آمده بود برخوردار کرده در سال‌های ۱۹۶۱-۱۹۶۶ که مشغول نوشتن زندگینامه خاقانی بود تفحص و پژوهش را در اطراف این مسئله به‌طور پی‌گیر و همه‌جانبه ادامه داد بررسی و نتایج حاصله را از هر جهت تکمیل نمود و بازنگری و دلایل خود را که بیشتر از هر چیز به‌خود آثار شاعر مستند بود در ضمن فصول کتاب مذکور جای داد و از سال ۱۹۶۷ تا بحال که مشغول تهیه متن علمی، تنقیدی «منشآت خاقانی شروانی» می‌باشد در ضمن بعضی از نامه‌های شاعر جسته و گریخته به اشارات و نکاتی برخوردار کرد که برای حل قطعی این مسئله درخور دقت می‌باشد. در حین پژوهش در پیرامون این موضوع به متن نامه‌ای که شاعر پس از دعوت از سفر ری از تبریز به شماخی و به دو داماد خود

شهاب‌الدین و مشیدالدین نوشته دست یافت و در این نامه شاعر از سفر خود به ری که مقصد خراسان داشت به‌طور همه جانبه بحث کرده و میکروفیلم این نامه پس از کوشش متمادی چندین ساله به‌دست‌یاری تنی چند از دانشمندان ترک به‌دست این‌جانب رسید نوشته و آگاهی‌های خود شاعر موافق و مکمل ملاحظات نویسنده این سطور بود که به استناد دیگر آثار خاقانی اظهار شده بود. مضمون و مدلول این نوشته دلائل علمی و نتایج بررسی‌های این‌جانب را تأیید نمود. بدین جهت موقع را برای طرح این مسئله و شرح نتایج حاصله از کوشش چندین ساله مناسب دید. در این‌جا به‌ذکر فهرست‌وار مطالب مطروحه و نتایج حاصله و شرح سیر این آرزوی شاعر که با حوادث و سوانح زندگی و سیر فکری و روحی و خلافت خاقانی هم‌بستگی کامل دارد به‌طور فشرده و به‌ایجاز اکتفا می‌شود و پیش از اظهار نظر در ماهیت امر و سیر این آرزو در تخیل و کار و تصمیمات شاعر یادی از نوشته‌های بعضی از خاقانی‌شناسان سرشناس لازم به‌نظر می‌رسد.

تا قرن بیستم میلادی آرزوی سفر خراسان خاقانی و مراحل مختلف این خواست و آرزو مورد بحث نبوده و در کتب مربوط به علم‌الرجال و جغرافیای تاریخی عادتاً ضمن بحث از شهر ری و گفتگو در پیرامون آب و هوا و تب و بای مشهور شهر ری نوشته خاقانی را شاهد آورده و یا ضمن گفتگو از فتنه غز و امام محمدبن یحیی مدرس معروف مدرسه نظامیه نیشابور و دانشمند معروف از مرائی خاقانی چند بیتی نقل کرده و شارحین آثار شاعر به پاره‌ای از اینگونه اشعارش شرح نوشته‌اند و روایت و نقل قول محمد عوفی در «لباب‌الالباب» از هر جهت درخور دقت می‌باشد.

در قرن بیستم میلادی که حوادث و سوانح زندگی خاقانی بیش از پیش به‌استناد آثار خود شاعر و با اصول علمی جدید مورد بررسی و شرح قرار می‌گیرد بعضی از خاقانی‌شناسان به‌نام درباره‌ آرزوی سفر خراسان خاقانی ملاحظاتی دارند که اغلب آنها به‌نحوی از انحاء با تحریفات و نارسایی‌هایی همراه بوده و با حقیقت امر به‌هیچ‌وجه جور در نمی‌آید. در اینجا ملاحظات چند نفر از خاقانی‌شناسان به‌نام که در بررسی و تدوین زندگینامه خاقانی به‌استناد نوشته‌های خود شاعر خدمات ذی‌قیمتی انجام داده‌اند اکتفا می‌شود و تکیه و بحث اساسی روی نوشته‌های استاد بدیع‌الزمان فروزانفر و مرحوم احمدبیک آتش خواهد بود و به نوشته دیگران نیز اشاراتی رفته است.

بدیع‌الزمان فروزانفر در «سخن و سخنوران» سفر نخستین خاقانی را به عراق‌العجم که پیش از حج اول بود و شاعر چندی بعد از عودت از عراق به شماخی از راه عراق‌العجم راه مکه را در پیش گرفت و برای اولین بار به زیارت مکه شتافت با سفری که مقصد خراسان داشت و بعد از حج دوم به‌وقوع پیوست یکی گرفته و تمام نوشته‌های خاقانی را درباره‌ آرزوی سفر خراسان به‌غیر از یک قصیده او که ردیف «به خراسان یابم» را دارد محصول این سفر دانسته و به‌عقیده ایشان سفر خاقانی به ری که مقصد خراسان داشت در فاصله شوال ۵۴۹ و سال ۵۵۰ اتفاق افتاده و نوشته ایشان در متن و حاشیه همان کتاب به‌قرار ذیل است:

«و چون خاقانی به همه آداب ندیمی عمل نمی‌کرد و در بزم‌ها و مجالس طرب با حریفان همداستان نبود و شروانشاه او را به می‌گساری می‌خواند و او تمکین نداشت و گویا بر اثر حسدورزی دشمنان و تکالیف سخت ممدوح که بر خاطر وی گران می‌آمد به‌عزیمت خراسان آهنگ عراق کرد و چون به ری رسید

بیمار گشت و حادثه غز هم در خراسان پیش آمد و اوضاع آن مرز هرچه آشفته‌تر گردید و دولت سنجری به محنت بدل شد بدین جهت خاقانی را از سفر خراسان که در اشتیاق آن بیت‌ها گفته بود باز داشتند و او به وطن بازگشت و در این هنگام شروانشاه به بستن پل باقلانی مشغول بود و چون امام محمد یحیی به نقل ابن‌الاثیر در شوال ۵۴۹ به قتل رسید و پل باقلانی هم در سنه ۵۵۰ بنا شده پس مسافرت خاقانی هم باید در این فاصله اتفاق افتاده باشد.»

مؤلف مذکور در اظهارنظرهای خود آن‌قدر هم پی‌گیر نیست در حواشی و متن «سخن و سخنوران» ولو گذرا هم باشد خودبه‌خود با گفته‌های اولیش درگیر می‌شود و به ضدیت می‌افتد این نارسائی را باید در اصول تدقیق علمی ایشان جستجو نمود. در قصیده‌ای که خاقانی بردیف «شده» نوشته اشاره صریح به بودن خود در فتنه غز و کشته شدن امام محمد یحیی در شروان دارد و بدیع‌الزمان تا به گفته شاعر اتکاء دارد خواهی‌نخواهی خود را انکار می‌نماید و بلافاصله بدون هیچ دلیلی سراغ سخنان اولیه‌اش شتافته و مطلب را بار دیگر وارونه شرح نموده می‌نویسد:

«و بعضی اشارات خاقانی حاکی است که از حادثه غز در شروان خبر یافته ولی مسلم است که تا ری و عراق آمده به جهت بیماری و فتنه از سفر باز مانده». چنان‌که دیده شد استاد بدیع‌الزمان سفر اول عراق عجم خاقانی را که پیش از حادثه غز اتفاق افتاد و در «تحفة العراقین» به‌جای خود و به‌طور مبسوط از آن سخن به‌میان آمده با سفر ری که مقصد خراسان را در برداشت و پس از حج دوم و سکونت در تبریز رخ داد یکی می‌گیرد و به‌جای اینکه از نوشته‌های خود شاعر به نتیجه برسد گفته‌های شاعر را تابع اندیشه و خواست

خود می‌نماید و از این لحاظ مرتکب خطاهای بی‌شماری می‌شود و گشایش سد باقلانی و رسیدن شاعر در کنار رودخانه کر به حضور منوچهر به سال ۵۵۴ هجری قمری با این حوادث مربوط نیست و تکیه بر روی آن ما را از مقصد اصلی دور می‌کند.

چنان‌که خواهیم دید خاقانی در طول عمر - از جوانی تا کهولت آرزوی سفر خراسان را در سر داشته و این خواست در دوران مختلف زندگی شاعر چهار بار بیش از پیش شکل جدی به خود گرفته و او چهار بار با قطعیت تمام در فکر این سفر بوده و این امیال به‌طور آشکار در اشعارش به چشم می‌خورد.

بدیع‌الزمان فروزانفر مراتب و مراحل این آرزو را به‌درستی در نظر نمی‌گیرد و از این‌رو نوبت دوم این خواست را که چندی پیش از سفر دوم مکه و مصادف با فواصل سال‌های ۵۶۸ - ۵۷۱ بود با خواست چهارمین که پس از گرفتن نامه از پسر امام محمدیحیی، یحیی‌بن محمد از شادیاخ نیشابور به سال ۵۸۰ در شاعر قوت گرفته بود، یکی می‌گیرد و مرحله یکم و سوم این خواست را یکی و مقارن هم می‌شمارد و در حقیقت دو مرحله مشخص در تشدید این آرزو در نظر دارد و خواست دوم سفر خوارزم و خراسان را به‌یکدیگر می‌آمیزد و از این‌رو قطعه‌ای که خاقانی بر ردیف «طلب» پیش از حج اول و قصیده‌ای که به بهاءالدین محمد دبیر خوارزمشاه تکش و صاحب «التوسل الی الترسل» در فواصل سال‌های ۵۶۸ - ۵۷۱ نوشته با قصیده‌ای که بر ردیف «به خراسان یابم» به قلم آورده یکجا محصول سال ۵۸۰ هجری قمری می‌شمارد و در نتیجه این اشتباه به نتایج بس نادرستی رسیده می‌نویسد: باز در سنه ۵۸۰ خاقانی را هوای خراسان در سر افتاد به‌احتمال قوی‌تر به قصد خوارزمشاه تکش‌بن‌ایل ارسلان (۵۹۶-۵۶۸) که

خاقانی با دبیر وی بهاءالدین محمد مربوط شده بود آهنگ خوارزم داشت و می‌خواست از راه طبرستان بدان ناحیت رود چه در سفر نخستین ری بر وی مبارک نیامده و خاقانی نالان و ناتوان شده و ممالک خراسان بر اثر فتنه، آشفته گردیده بود به‌ظاهر این سفر از قوه و خیال به حیّز فعلیت نکشید و او به خوارزم نرفت».

نوشته‌های آقای دکتر ضیاءالدین سجادی استاد دانشگاه تهران خاقانی‌شناس معروف معاصر ایران و آقای دکتر یحیی قریب در مقدمه «تحفة العراقین» و «دیوان خاقانی» نیز در این باره مکمل و مکرر ملاحظات بدیع‌الزمان فروزانفر می‌باشد. دانشمند نامی معاصر مرحوم میرزا علی‌اکبر دهخدا و استاد مرحوم علی عبدالرسولی و آقای دکتر رضازاده شفق و دیگران نیز گفته‌هایی هم‌آهنگ با بدیع‌الزمان فروزانفر دارند. آقای دکتر رانبرت معلم زبان فارسی دانشگاه بال در نوشته خود که عنوان «تجدید مطلع در قصائد خاقانی» را دارد گفته‌های فروزانفر را اساساً تکرار می‌کند و چون مشارالیه به نوشته‌های خود خاقانی بیشتر تکیه دارد از این رو نارسائی گفته‌هایش با نوشته‌های خود خاقانی به‌طور بارز به‌چشم می‌خورد و چون مؤلف مذکور به همه چیز از وراء قول نادرست دیگران می‌نگرد لذا از پیدایش این تناقض به فکر کشف حقیقت نمی‌افتد و مسأله را به‌نحوی مسکوت می‌گذارد و بعضی از محققین و مبلغین آثار شاعر به ذکر سخنی چند درباره این خواست شاعر اکتفا کرده و یا اصلاً متوجه این مسائل و مقاصد شاعر نبوده‌اند و ذکر تمام آنها در این جا زاید و از حوصله و مقصد این نوشته بیرون و دور می‌نماید.

بعد از بدیع‌الزمان فروزانفر نوشته‌های استاد مرحوم احمدبیک آتش دانشمند شهیر ترک جلب توجه می‌کند. او بیشتر از هر چیز به نوشته‌های خود شاعر تکیه دارد و با اینکه در این باره ملاحظات نادرستی اظهار داشته ولی چون نتایجش در بعضی از جهات مغایر با گفته‌های فروزانفر بوده و مستند به نوشته‌های خود شاعر می‌باشد و اندیشه و نتیجه بررسی خود را اظهار می‌دارد از این رو با مقایسه این گفته‌ها با اقوال دیگران می‌توان به نتایج دیگری رسید و نادرستی تمام این ملاحظات را با دلایل علمی به ثبوت رسانید.

نخستین قسمت نوشته‌های مرحوم آتش اساساً منطبق با نتایج بدیع‌الزمان فروزانفر می‌باشد او تاریخ سفر ری خاقانی را که مقصد خراسان داشت در مابین سال‌های ۵۴۸ - ۵۵۰ جستجو می‌کند و اکثر اشعاری که خاقانی در آرزوی سفر خراسان سروده محصول همین اوان می‌پندارد. سفر اول عراق عجم خاقانی را با سفر دیگرش که پس از حج دوم به سال ۵۷۴ اتفاق افتاد یکی می‌گیرد. او در این فکر است که خاقانی بعد از سفر دوم مکه به شروان بازگشته و به فکر سفر خراسان بوده و به همین مقصود به بهاءالدین محمد مراجعت کرده و پس از مرگ پسر و زنش به مقصد خراسان به تبریز آمده و یا به آن شهر گریخته و نتوانسته به خراسان برود و به سال ۵۸۰ قصیده معروف «به خراسان یابم» را نوشته ... ملاحظات آتش نیز با سوانح و حوادث زندگی شاعر جور نمی‌آید. چنان‌که خواهیم دید احمدبیک پس از نوشتن ماده خاقانی در «قاموس اسلامی» در اواخر عمر به مدارک بس ذی‌قیمتی دست یافت که برای حل مسأله کافی بود ولی چون به مندرجات این مدارک از ورای ملاحظات نادرست نخستین‌اش می‌نگریست اشتباهات گذشته را بار دیگر تکرار نمود. گفته‌های استاد یانریپکا در دانشگاه

تبریز بیشتر هم‌آهنگ با نوشته‌های مرحوم آتش است. کریمسکی و برتلس نیز در این باره ملاحظات گذرا و ناقص و مخدوش دارند. چنان‌که دیده شد تمام نوشته‌های قریب به اتفاق محققین زندگینامه خاقانی درباره آرزوی سفر خراسان شاعر یکطرفه و ناصحیح است و ملاحظات اینگونه نویسندگان از لحاظ تاریخی قدمی مثبت به طرف کشف حقیقت می‌باشد.

چنان‌که می‌دانیم خاقانی آرزوی سفر خراسان را از جوانی تا کهولت در سر می‌پرورانیده و چندین گاه برای برآورد این آرزو و به عمل اقدام کرده و اشعاری مبتنی بر این خواست خود سروده است. شاعر در نامه‌ای که به سال ۵۷۴ از تبریز به دو داماد خود مشیدالدین و شهاب‌الدین نوشته درباره سفر خراسان که در طول حیات دامنگیرش بود چنین می‌نویسد: «این ضعیف را امسال سودای سفر خراسان ... در دماغ افتاد از دیر سال باز هم‌خوابه این آرزو بود و از دست همت بر نمی‌داشت و از پای هزیمت بر نمی‌آمد. دست اتفاق نقاب موانع یک نیمه از پیکر مراد برداشت و این غریب ... خودش را بصقع ری افکند و با نیم‌خانه ری الفتی عظیم درگرفت چه دارالنعم ری را دهلیز دارالملک خراسان دید».

چنان‌که گفته شد این آرزو که در طول عمر دامنگیر شاعر بود دارای چهار مرحله متمایز بوده و در ذات خود دارای چهار مضمون علیحده می‌باشد و آموزش و ورزش کردن آرزوی سفر خراسان شاعر عموماً و بررسی چهار مرحله متمایز آن خصوصاً برای روشن شدن مسائلی چند وابسته به زندگینامه و خلاقه شاعر دارای اهمیت ویژه بوده و به روشن شدن علائق فرهنگی و ادبی موجود بین خراسان و آذربایجان در قرن دوازدهم میلادی کمک می‌کند. به قول شاعر او از دیر سال «هم‌خوابه» این آرزو بوده و تکیه بر روی این خواست شاعر قسمی از

حوادث و سوانح حیات خاقانی را دربر می‌گیرد. نوشته‌های خاقانی که مبین آرزوی سفر خراسانند محصول این چهار مرحله و ویژه این خواست می‌باشند. در نظر نگرفتن مراحل خاص این آرزو و آثار نوشته شده در این دوران محققین زندگینامه شاعر را به نتایج بس نادرستی کشانیده است و چهار مقاله مشخص این آرزو و سیر این خواست در شرایط تاریخی به خصوص به‌قرار ذیل می‌باشد.

الف: در سال ۵۴۳ در اوانی که خاقانی ۲۲ - ۲۳ سال داشت در طرز اندیشه و جهان‌بینی او دگرگونی محسوسی رخ داد و انتباه فکری و روحی و معنوی همه‌جانبه کار اندیشه شاعر را فرا گرفت و به‌سال ۵۴۵ که سال وفات عمو و مربی وی کافی‌الدین عمر می‌باشد این انتباه با تار و پود گسترده‌ای خود را نمایان ساخت. در طول این سال‌ها خاقانی با مخالفین سرسخنی روبه‌رو و درگیر بود. در نوشته‌های شاعر که محصول سال‌های ۵۴۳ - ۵۴۷ می‌باشد یک خواست پی‌گیری به‌چشم می‌خورد. شاعر در فکر سفر و سیر و سیاحت می‌باشد و این خواست او نیز وابسته به طبیعت سیاحت دوستش بوده و ناشی از شرایط و حوادث اجتماعی است. خاقانی در آرزوی سیاحت به‌چندین جا بود. چنان‌که خود می‌گوید: «مشعوف» دیدن عراق و «مشتاق» خراسان بود و «دوای دردش» را در بغداد جستجو می‌کرد. با این حال نمی‌خواست والدین خود را تنها بگذارد و ترک وطن و والدین برای او از هر مصیبتی مصیبت‌بارتر بود. بهار سال ۵۴۷ هجری هرچه نزدیک‌تر می‌شد در شاعر هوای سفر قوت می‌گرفت و دوری از شروان عزیزش ناگزیر به‌نظر می‌رسید. او با اینکه نمی‌خواست شروان زیبا و شهر «دارالادب» شماخی را ترک کند ولی زمان او را از زادگاه عزیزش دور می‌کرد در اشعار ذیل که نعیمی و صابر و جلیل محمدقلی‌زاده در مواقع خاص و بحرانی

به نحوی از انحاء بر مضمون و متن آن تکیه دارند خاقانی عزم راسخ و خواست خود را به سفر عراق و خراسان و بغداد اظهار می‌دارد و این به روزگاری است که شاعر تا آن وقت از شروان پای فراتر نگذاشته بود:

کار من بالا نمی‌گیرد در این شیبِ بلا
 در مضیقِ حادثاتم بسته بندِ عنا ...
 در همه شروان مرا حاصل نیامد نیم‌دوست
 دوست خود ناممکن است ای کاش بودی آشنا
 من حسینِ وقت و ناهلانِ یزید و شمر من
 روزگارم جمله عاشورا و شروان کربلا
 ای عراق الله جارک سخت مشعوفم بتو
 وی خراسان عمرک الله سخت مشتاقم ترا
 گرچه جان از روزن چشم شما بی‌روز نیست
 از دریچه گوش می‌بیند شعاعاتِ شما
 عذر من دانید کآخر پای بستِ مادرم
 هدیه جانم روان دارید بر دستِ صبا
 تشنه دل تفته‌ام از دجله آریدم شراب
 دردمند زارم از بغداد سازیدم دوا

چنان‌که دیده می‌شود خاقانی چندی پیش از سفر اول عراق عجم در فکر سفر عراق و عجم و خراسان و بغداد می‌باشد. شاعر اگرچه از خراسان و بغداد نیز می‌اندیشیده در اواخر سال ۵۴۷ هجری پس از اخذ اجازه از امیر دوران، شروانشاه منوچهر از راه کوهستان به عراق عجم می‌رود و این اولین سفر شاعر

به عراق العجم بود و شرح این مسافرت به طور مشروح در اوایل مثنوی «تحفة العراقین» مندرج است. بسیاری از محققین حوادث زندگینامه خاقانی درباره این سفر افکار و عقاید نادرستی اظهار نموده و تاریخ وقوع و مقصد این سفر به درستی روشن نشده است. چنان که از «تحفة العراقین» معلوم است مقصد شاعر از این سفر راه یافتن به درگاه سلجوقیان عراق بود که بی نتیجه ماند و شاعر از راهی که رفته بود به شروان برگشت بعضی ها نخستین سفر «تحفة العراقین» خاقانی را با سفر ری او که مقصد خراسان را داشت و سال ها بعد انجام پذیرفت یکی گرفته اند و چکیده همه این مطالب در بالا به جای خود آمده است. خاقانی در «تحفة العراقین» از سفر ری که مقصد خراسان را در ضمن داشت بحثی نکرده و نمی توانست هم بکند. او در این سفر قصد عراق عجم داشت و از راه کوهستان به عراق رفته و به شروان برگشته است. پس از عودت به شماخی با عزم راسخ در فکر و تدارک سفر خراسان بود که حادثه غز رخ داد:

آن کعبه وفا که خراسانش نام بود

اکنون بیای پیلِ حوادث خراب شد

با در نظر گرفتن وضعیت عمومی عراق عجم در سال ۵۴۸ هجری و نوشته های شاعر درباره سفر عراق، به این نتیجه می رسیم که خاقانی در اواخر سال ۵۴۷ تا اوایل سال ۵۴۸ در فصول بهار و تابستان در عراق بوده و این سفر خاقانی پیش از فتنه غز که در اواخر سال ۵۴۸ اتفاق افتاد بسر رسیده و در شروع حوادث وابسته به فتنه غز و قتل امام محمد یحیی در نیشابور که در اوایل سال ۵۴۹ هجری قمری رخ داد خاقانی در شروان بوده و آوازه فتنه غز وقتی به شماخی رسید که خاقانی با اشتیاق تمام بهر خراسان تدارک می دید و خبر

محبوس شدن سلطان سنجر سلجوقی و کشته شدن امام محمد یحیی برای شاعر غیرمترقبه بود و در احوال و روحیه شاعر و عموم اهالی خاورمیانه بی اندازه مؤثر افتاد. در نتیجه این حوادث شاعر «حدیث سفر خراسان را» به قول خودش تا کرده «بطاق» نهاد و با این نوشته مرحله اول آرزوی سفر خراسان خاقانی با نافرجامی به آخر رسید. در این اوان او در حبسگاه شروان با مخالفین سرسخت و لجوجی روبه رو بود. از فحوای کلامش مقصد او از سفر خراسان به خوبی نمایان است. شاعر در این آرزو به وجود و یاری امام محمدیحیی که او را کلید دولت سنجری و «کوه علم» می نامد و سیاست و حلمش را می ستاید مستظهر بود. از مرگ امام و زوال دولت سنجری متأسف است:

بر طاق نه حدیث سفر زانکه روزگار

چون طالع تو نامزد انقلاب شد

در حبسگاه شروان با درد دل بساز

کان درد راه توشه یوم الحساب شد

در طمطراق این گره تر مترس زانک

با دست که دهل زن خیل سحاب شد

چنانکه گفته شد در تواریخ و منابع وابسته به علم الرجال و جغرافیای تاریخی از هشت سال به این طرف تا از حوادث خراسان و حبس سلطان سنجر و قتل امام محمدیحیی سخن به میان آمده از مرثیه خاقانی در این باب بیتی چند به عنوان شاهد نقل می شود و در این نوشته ها روحیه آن روزه مردم خاورمیانه و نزدیک به خوبی مجسم است. حوادث مذکور سال های سال از زبان توده مردم نمی افتاده و به قول ابن اسفندیار «مردم شکل این مصاف هنوز بر کاغذ نوشته و

دایره کشیده می‌دارند و دیگران کیفیت آن نبشته‌اند». این اشعار در بسط شهرت شاعر بی‌اندازه مؤثر افتاد.

از متن قصائدی که خاقانی در مرثیه امام محمدیحیی بردیف «شد» و «خاک» به قلم آورده نوشته شدن هردوی آنها در شروان به خوبی نمایان است. شاعر ضمن بحث از قتل امام محمدیحیی از به‌دار آویختن او گفتگو می‌کند:

وی مشتری ردا بنه از سر که طیلسان

در گردن محمد یحیی طناب شد

در مرثیه دیگر که به ردیف «خاک» است از خفه شدن امام به دست غزان صحبت می‌شود. در این جا نیز از دست حوادث و مخالفینش شاکی می‌باشد و این نشان می‌دهد که خاقانی در نوشتن هر دو شعر در شروان بوده و حوادث خراسان را از زبان مسافرین و اشاعه عام شنیده و به شعر آورده است:

دید آسمان که در دهندش خاک می‌کنند

و اگه بُد که نیست دهانش سزای خاک

از محققین زندگینامه خاقانی برای اولین بار مرحوم کریمسکی متوجه این مطلب شده ولی در بررسی و سیر عمومی جریان این آرزوی شاعر بسهوا افتاده و مطالب و نتایج نادرستی اظهار داشته است. او می‌خواست از راه دریا به طبرستان و از آمل و گرگان به خراسان برود و شاید بیشتر از هر جا مایل نیشاپور بود. شاعر از جان و دل به اخگیری دلداده و دیگر آنرا نیز بر این راه می‌خواند:

ای دل خاقانی مجروح خیز

اهل به دست آور و درمان طلب

زهرِ سفرِ نوش کن اول چو خضر
 پس برو و چشمه حیوان طلب
 خطه شروان نشود خيروان
 خیز برون از خط شروان طلب
 سنگ بقرايه خویشان فکن
 خویش قرايات دگرسان طلب
 يوسف دیدی که ز اخوه چه دید
 پشت بر اخوت کن و اخوان طلب
 مشرب شروان ز نهنگان پر است
 آبخور آسان بخراسان طلب
 روی بدریا نه و چون بگذری
 در طبرستان طبرستان طلب
 مقصد آمال به آمل شناس
 يوسف گم کرده بگراگان طلب

لاکن «دست حوادث» او را به جای دیگر کشانید. بعد از این حال و احوال
 از تدارک سفر خراسان دست برمی دارد و پس از چندی به سال ۵۵۱ هجری به
 مکه می رود ولی آرزو و هوای سفر خراسان را در سر دارد. ابیات فوق مضمون
 ابیاتی چند از «تحفة العراقین» را دربر می گیرد و در نامه ای که خاقانی پس از
 تحریر «تحفة العراقین» به گنجه فرستاده پنج بیت از این شعر را شاهد آورده و
 بی شک و گمان این قصیده را پیش از سفر حج اول نوشته و میرزا علی اکبر صابر

شاعر ملی آذربایجان پس از گذشتن هشت قرن همین آرزوی خاقانی را در نظر گرفته و از راه متشابهه و سهل تری به خراسان رفته است.

ب: مرحله دوم آرزوی سفر خراسان خاقانی با قسمی از علایق او با خوارزم مخلوط شده و بعضی‌ها در این باره ملاحظات نادرستی دارند. در دوران حکمرانی اخستان به سال ۵۶۸ در خراسان سلطان تکش پسر دانشمند و دلیر ایل ارسلان به تخت فرمانروایی نشست. خاقانی مابین سال‌های ۵۶۸-۵۷۱ در شروان بود و با دبیر دانشمند سلطان تکش بهاء‌الدین محمد مکاتبه می‌کرد و این علایق با روابط تجاری و فرهنگی و سیاسی موجود فی‌مابین دربار شروانشاهان و خوارزمشاهیان نیز بستگی داشت در آن زمان علایق فرهنگی و سیاسی خیلی نزدیکی فی‌مابین دو دولت دایر بوده و دربار شروان از هر لحاظ و خصوصاً در مناسبات با خراسان و طوایف دشت قبچاق به دوستی خوارزمشاهیان که در بین طوایف ترک قبچاق دارای نفوذ بیشتری بودند اهمیت می‌داد زیرا حوادث خراسان و دشت قبچاق در حیات سیاسی قفقاز تأثیر به‌سزائی داشت. در مجموعه رسائل خواجه بهاء‌الدین محمد بغدادی «التوسل الی الترسل» چند نامه سلطان تکش که به دربار شروان فرستاده مندرج است و تا بحال مورد تحقیق و استفاده قرار نگرفته و مضمون و مدلول این نامه‌ها به این مدعا اساس بیشتری می‌دهد.

متن قصیده‌ای که خاقانی به اسم بهاء‌الدین محمد نوشته و خواهش کرده که نوشته‌اش را به حضرت شاه برساند در دست است. اما این علایق و نوشته‌ها با خوارزم مربوط می‌باشد و برخلاف قول بعضی از محققین آثار شاعر با آرزوی سفر خراسان او بستگی مستقیم ندارد. زیرا سلطان تکش در طی این سال‌ها در خراسان حکمرانی تام نداشت و قسمتی از خراسان در دست طغانشاه بود و

سلطان‌شاه و تکش با هم در جنگ بودند و سلطان‌شاه در کارهای خراسان از تکش بیشتر دست. به قول جوینی طغان‌شاه در محرم سال ۵۸۱ مرده و تکش به سال ۵۸۳ نیشابور و شادیاخش را به دست آورده و به سال ۵۸۵ به تمام خراسان مسلط شده و تاجگذاری کرده و اینکه بدیع‌الزمان و دیگران قصیده مذکور و علایق دوستی شاعر را با بهاء‌الدین محمد دلیل بر خواست شاعر به سفر خراسان و پیوستن به تکش قلمداد کرده‌اند درست نیست. شاعر در مصرع «چون بحر میان جانبین بود» خزر را مانع پیوستن به بهاء‌الدین تکش می‌شمارد و باشد که شاعر در همان اوان از خراسان نیز اندیشیده باشد و پاره‌ای از نوشته‌ها و اشارات شاعر به داشتن چنین آرزویی اساس می‌دهد او پس از چندین سال در این باره می‌نویسد:

ترک امکان ز پی قصد خراسان گفتم

عوض سلوت اوطان به خراسان یابم

بدیع‌الزمان فروزانفر و دیگران بر این عقیده‌اند که: «در سال ۵۸۰ خاقانی را هوای خراسان بر سر افتاد و به احتمال قوی تر به قصد تکش آهنگ خوارزم داشت و می‌خواست از راه طبرستان بدان ناحیت برود». البته این فکر درست نیست و مغلوپ و آشفته می‌باشد و اشعاری که ایشان بدان‌ها استناد می‌کنند در زمان دیگر و به مقاصد دیگری نوشته شده است.

پ: مرحله سوم آرزوی خراسان خاقانی مصادف به سالیان سکونت او در تبریز است. چنان‌که او در نامه‌هایش می‌نویسد پس از «دو و یا سه سال» از مفارقت شروان «توسط امین خود حاجی احمد به داماد خود شهاب‌الدین شروانی نامه‌ای فرستاده و جواب این نامه به تبریز نرسیده از ری به تبریز عودت کرده و بعد از چندی پاسخ نامه را دریافت داشتند و این می‌نماید که شاعر به سال ۵۷۴

بری بوده است. از این سفر آگهی‌های نسبتاً وسیعی در دست بود و پیدایش نامه خاقانی که بدو داماد خود مشیدالدین و شهاب‌الدین در جواب «شفاعت‌نامه» مشیدالدین نوشته این آگاهی‌ها را تکمیل و تصریح نمود.

خاقانی پس از چندی از اوطان گرفتن در تبریز به فکر سفر خراسان افتاد. در این سال‌ها طغرل سوم سلطان سلجوقیان عراق و جهان پهلوان اتابیک اعظم بود و قزل‌ارسلان حکمرانی قسمت اعظمی از آذربایجان را در دست داشت. در قصیده‌ای که به ردیف «خواهیم داشت» در تبریز نوشته احوال و روحیه و خواست‌های آن روزه شاعر به خوبی منعکس است او از راه تبریز، ابهر به ری می‌خواهد برود و قصد دارد «یک دو غلام» به همراه بردارند. طول عمرش از پنجاه گذشته و به خاطر زن دلداده و مهربانش مضطرب و نالانست و نمی‌خواهد به هیچ بارگاهی روی آورد. درگاه صوفیان و بارگاه شاهان برای او بیگانه می‌نماید.

نه از آن روز فرو رفته عمر

پس پیشین خبری خواهم داشت ...

چارپائی دو سه و یک دو غلام

چارپا هم بکری خواهم داشت ...

چو ز تبریز رسم سوی ابهر

هم بری رهگذری خواهم داشت

عقرب از طالع تبریز و ری است

نه ز عقرب ضرری خواهم داشت

گرچه آتش سرم و باد کلاه
 نه پی تاجوری خواهم داشت
 نه در هیچ سری خواهم کوفت
 نه سر هیچ دری خواهم داشت

او پس از سکونت در تبریز به سالی «بیش از سه چهار ماه» در این شهر نبوده و بقیه سال را در سیر و سیاحت می‌گذرانیده و این از نامه‌هایی که به شروان و ابهر نوشته و از اشعارش به‌خوبی نمایان است: «به حکم آنک کهتر به سالی بیش از سه چهار ماه در این بیضه خیرالبلاد و روضه خیرالعباد اقامت نسازد و توقف نکند الا که بر بلاد اسلام گذر کند و مشاهده اصفیا و مراقد شهداء را مقصد سازد». و سفر ری او نیز یکی از این سفرهاست. شواهد دیگری هم در دست است که کثرت سن شاعر را در این روزها می‌رساند و این شواهد برای تعیین سال سفر شاعر به ری و ردّ پاره‌ای از ملاحظات نادرست دارای اهمیت می‌باشد. نوشته‌های محمد عوفی در «لباب‌الالباب» راجع به ملاقات شرف‌الدین حسام و خواجه عمر نوقانی خواننده مشهور با خاقانی در ری درستی این استدلال را می‌رساند در این روایت از کثرت سن و تجربه و وفور امکانات مادی شاعر سخن می‌رود و گفته حسام‌الدین درباره فلسفه اخلاقی خاقانی که ناشی از شخصیت و اخیریگری او می‌باشد بیشتر به همین دور از حیات شاعر مخصوص است: «... از بزرگی شنیدم که، در آن وقت که به سفر قبله رفته بود چون به ری رسید چنین اتفاق افتاده بود که خاقانی در ری بود حسام‌الدین به زیارت او رغبتی کرد و به نزدیک او شد و عمر نوقانی که استاد قرأ و داود دل‌ها بود در خدمت او برفت و چون به محاوره یکدیگر انسی گرفتند خاقانی پرسید

که: مولانا را لقب چیست؟ عمر نوقانی گفت: مولانا شرف‌الدین حسام که به حسام بیان حق را شرح و باطل را شرحه کند. گفت صاحب «نشکند»؟

مولانا سخت از این سخنان بشکست. چه او در انواع علوم دین استاد بود و در هر فنی از آن مقتدی. او را به شعر پارسی نسبت کردن لایق منصب او نبود. گفت آری در اوایل جوانی و عهد شباب که مظنه نادانی باشد خاطر بدان شیوه بیرون شده است و دیری است تا آن سقطات را استغفار می‌کنم. خاقانی گفت ای مولانا یالیت که تمامی دیوان من تراستی و آن یک قصیده تو مرا چه با آنک اکثر عمر ما بدین منوال مصروف است و فن و شیوه ما این چندان که خواستیم تا یک بیت بدین منوال بیاریم خاطر ما مسامحت نکرد. پس ساعتی بود غلامان در آمدند پیش هر یک یکتای اطلس و مهر زر بنهادند حسام‌الدین معذرتی کرد و گفت:

گنج‌ها بر دل خاقانی اگر عرضه کنند
 نه فلک ده یک آن چیز بود کو بدهد
 به تجبر نه به دل مال ستاند ز ملوک
 به تواضع نه به منت سوی بدگو بدهد
 چرخ خاید همه انگشت به دندان که چرا
 نیک مردی به بدان این همه نیرو بدهد
 کار خاقانی دولا ب روان را ماند
 که زیک سو بستاند بدگر سو بدهد

و نوشته عوفی از این نقطه نظر تا بحال مورد تحقیق نبوده است. در مسافرت اول عراق عجم او «متعلمی سخندان» و جوانی کم تجربه بود و پایه شهرت و تجربه اش به این پایه نمی‌رسید. چنان‌که خواهیم دید او در مراجعت از

ری یک جامه‌دان از آثار منظوم و مثنوی و نامه‌های خود را گم کرده و آنها را «نتیجهٔ عمر» خواند و خود همین عبارت سن شاعر را می‌رساند. در قصیده‌ای بری بر ردیف «نگذارند» نوشته مقصد خود را از سفر خراسان بیان می‌کند و بیشتر در قصد بسطام و طوس است و در سفر عراق در فکر پیوستن به‌دربار سلجوقیان عراق بود.

روضهٔ پاک رضا دیدن اگر طغیانست

شاید از بر ره طغیان شدنم نگذارند

ور به بسطام شدن نیز زبی سامانست

پس سران بی‌سر و سامان شدنم نگذارند

در سفر ری خاقانی در نیشابور طغانشاه حاکمیت داشت و در خراسان هرج و مرج و ناامنی حکمفرما بود. مابین سلطان‌شاه و برادرش تکش برای به‌دست آوردن تمام قدرت منازعه و اختلاف بود و خوارزمشاهیان چشم طمع به خراسان و عراق داشتند و از این‌رو دولت سلجوقی عراق و اتابکان آذربایجان به این حوادث که با امنیت و تمامیت کشورشان بستگی داشت اهمیت ویژه می‌دادند و رفت‌وآمد را نیز با دقت تمام تحت نظر داشتند و از این‌رو به شاعر اجازه سفر به خراسان داده نشده است. چنان‌که از نامه و از اشعارش بر می‌آید تا شاعری بری رسیده از طرف قاطبهٔ اهالی ری و نمایندگان آنها با گرمی و با احترام تمام استقبال شده و خاقانی چندی با «ملک ری» آشنا شده و در یکی از اشعارش از خوار شده و در یکی از اشعارش از خوار ری صحبت می‌کند و چنان‌که می‌نویسد: «از بیت‌الشرف ری نسیم شروان شرفها الله تعالی به‌بقاء سلطانه‌ها» را می‌شنیده ... «امراء و ولایة و کبرا و کفاة و علماء و قضاة و کرما و سادات ...

تجشم فرمودند و در مرکب استقبال تفقد و در مجلس اجتماع تعهد واجب دیدند چندان که عبارت از شرح آن قاصر آید به آشنایی ملک ری ولوع زیارت گشت و شعف در افزود و عشق‌بازی درگرفت «قطعه‌ای که در آن ماجرای زندگی و شخصیت خود را با پندار راز می مقایسه کرده مبین حال و احوال آن روزه شاعر می باشد و چنان که به دامادهایش می نویسد این شعر را در آن روزها نوشته و از این قطعه هم آمدن شاعر از تبریز بری به قصد خراسان به خوبی نمایان است:

من کامدم ز خطه تبریز سوی ری

از خوشه سپهر خورم نان گندمین

چنان که خود می نویسد مدت‌ها پیش از اینکه قافله حجاج خراسان و ماوراءالنهر به ری برسد خاقانی در ری بوده و تا قافله به ری رسیده شاعر «غریب» نیز می خواست با قافله حجاج به خراسان برود و در این بین حکمی از اتابیک اعظم - جهان پهلوان به والی ری رسیده که به رفتن او به خراسان به هیچ وجه اجازه ندهند. تا خاقانی به مدلول حکم اطلاع یافته شعر مشهور خود به ردیف «نگذارند» را نوشته و در خلال این احوال به سختی مریض شده و در خستگی شعری به ردیف «ری» به قلم آورده که حال آن روزه شاعر را می رساند و در شعری که به عربی نوشته این خستگی را نتیجه خستگی پیشین خود در مکه می داند و این نیز می رساند که سفر ری که مقصد خراسان داشت پس از حج دوم بوده است.

خاقانی پس از بیماری «چهل شبانه روزه» با ضعف هرچه تمام تر رو به سوی آذربایجان نهاده و تأکید می کند که «نمی خواستم در خاک بیگانه بمیرم.» می خواست هرچه زودتر خود را به «فرزند»، به داماد دیگرش مؤیدالدین که در

تبریز بود برساند. تا به دو فرسنگی زنجان رسیده در شب هنگام جامه‌دانی که پر از آثار نظم و نثر و رسالات تازی و پارسی شاعر بوده گم شده و به روز هرچه بیشتر جستجو کرده‌اند نیافته‌اند و به قول شاعر: «الحق خزانه غیبی و گنجی عرشی از دست برفت تا پرگار حیوه تنگ در آمدن از تحسر از نقط دل برنخیزد». این حادثه در حال و احوال و روحیه شاعر بی‌اندازه مؤثر بوده و صحت و سلامتی‌اش بیش از پیش بهم خورده است: «این واقعه با مرض الجسد یار شد و این ضعیف را از دست وجود بیرون برد». به هر طوری بود خود را به تبریز به داماد دانشمند و شاگرد وفادار خود مؤیدالدین رسانیده و در تبریز به حضور سعادت‌بخش ایمة ایام و رؤسای انام اصحاب دراست و ارباب ریاست رسیده و حمایت دیده تا دوباره دو ماه تمام به شدت هر چه تمام‌تر مریض شده تا بهبودی حاصل کرده و در این اوان از شروان از دو داماد دیگرش نامه‌ای دریافت داشته و از مدلول قسمی از آن در بالا سخن رفته است. در اشعاری که شاعر در ری به ردیف «مرا» و «انشاءالله» سروده از رویدادهای سفر ری آگاهی‌های جالبی به دست داده است. چنین می‌نماید که در ابتدای امر والی ری مانع رفتن شاعر به خراسان شده:

والی ری بند بر عزم نهاد

نیک دامنگیر شد بندش مرا

و بعد حکم جهان پهلوان رسیده و به دریافت این حکم شاعر به سختی به بستر بیماری افتاده و در بهبودی نسبی گویا به سلطان سلجوقی طغرل سوم نیز مراجعت کرده و منتظر رسیدن «حکم» او بوده:

نه‌نه تا حکم زسلطان چه رسد

تا به فرمان شوم انشاءالله

و در عین حال می‌خواسته پنهانی و از بیراهه به خراسان برود. لکن از دزدان و از قطاع‌الطریق احتیاط کرده است. در اشعاری که در هوای خراسان سروده به دل دادن خود به اخگیری اشارت پی‌گیر دارد. در ری و در رفتن و عودت از این شهر با گروهی از دانشمندان و سخنوران از نزدیک آشنا شده و در نامه‌هایی که پس از این سفر نوشته به این مطالب نیز برخورد کرده است. در بین راه زنجان مهمان عین‌الدین زنجانی بوده و پس از عودت به تبریز به دوستش اسب و دستار و لباس عالمانه به ارمغان فرستاده و در رفتن و بازگشت مهمان قطب‌الدین ابهری در ابهر بوده است. در ری با تاج‌الدین رازی خیلی نزدیک بوده و تاج‌الدین در خستگی شاعر از او بی‌نهایت مواظبت و حمایت کرده و پس از مراجعت به تبریز «رائیه» را به اسم تاج‌الدین سروده و باب مکاتبات مابین او و جمال‌الدین خواری و قطب‌الدین ابهری و عین‌الدین زنجانی و دیگران مفتوح بوده و در «رائیه» از رکن‌الدین رازی و از تاریخ‌نویس نامی آذربایجان قاضی رکن‌الدین خویی سخن به میان آمده و تکیه بر روی تمام اینها ما را از مقصد اصلی دور می‌کند. در بین راه اشعاری نوشته و از رنج راه و خستگی و گم کردن یک عیبه از آثارش گله کرده است:

غایب شد از نیمه جانم میان راه

یک عیبه نظم و نثر که از صد خزینه به

چنین می‌نماید که از ری با تختِ روان و با ضعف تمام بیرون آمده و در

بین راه مختصر بهبودی حاصل کرده و شب‌ها در راه بوده و به روز استراحت

می‌کرده و از نبودن آب سالم آشامیدنی و منزل تمیز در بین راه خاطر مشکل‌پسند و پاکی دوستش در عذاب بوده است.

متن نامه‌ای که خاقانی پس از عودت از سفر ری از تبریز به شروان به‌دو داماد خود فرستاده و در بالا از آن سخن به میان آمده برای اولین بار از طرف دانشمند ترک مرحوم احمدبیک آتش در نخستین کنگره ایران‌شناسان منعقد در تهران به عالم علم و ادب معرفی شده و ایشان در ضمن برآمدی که به‌عنوان «یک نسخه دست‌نویس از منشآت خاقانی» در آن کنگره کرده‌اند از این نامه نیز بحثی دارند و نوشته ایشان دارای نادرستی‌های فاحش می‌باشد. استاد آتش چون به مضمون اسناد تازه از وراء ملاحظات کهنه و بی‌اساسی نگریسته‌اند نامه را به‌درستی شرح نکرده و تاریخ تحریر این نوشته را در فواصل سال‌های ۵۴۸ و ۵۴۹ جستجو می‌کنند و نامه و سفر ری خاقانی را با فتنه غز مربوط می‌دانند. چنان‌که می‌دانیم خاقانی در این سال ۲۸ ساله بود و دو سال از ازدواجش می‌گذشت و چگونه می‌توانست دارای سه داماد باشد. رونوشت برآمد مرحوم آتش را دانشمند محترم و مدیر کتابخانه پهلوی جناب آقای دکتر شجاع‌الدین شفا از راه لطف و مرحمت به‌این جانب فرستاد.

ت - مرحله چهارم آرزوی سفر خراسان شاعر مصادف با سال ۵۸۰ هجری قمری است. در نامه‌ای که بدین سال به‌دوست خود قطب‌الدین ابهری نوشته و در قصیده‌ای که به ردیف «به خراسان یابم» آمده از این میل و تصمیمات و اقدامات خود آگاهی به‌دست می‌دهد. در نامه قطب‌الدین از چگونگی دعوت خود به نیشاپور گفتگو می‌کند. در این سال سیدمرتضی نظام‌الدین از خراسان به تبریز آمده و او از جانب پسر امام محمد یحیی، یحیی‌بن محمد که یکی از

سرشناسان اکابر و از علماء به نام نیشاپور خراسان بود به شاعر دعوت‌نامه آورده بوده است. محیی‌الدین یحیی بن محمد در شادباخ نیشاپور سکنی داشت و این نخستین نامه‌ای بود که محیی‌الدین به شاعر می‌فرستاد ...

پس از دریافت این نامه آرزوی سفر خراسان بار دیگر به شدت تمام امیال و افکار شاعر را به خود مشغول کرد در سفر ری که مقصد خراسان داشت از بسطام و طوس می‌اندیشید و حالا قصد و آرزویش دیدن نیشاپور بود و می‌خواست به احرار و فتیان نیشاپور خراسان برسد. دیگر از راه ری نمی‌خواست به خراسان برود. اگر در شروان پس از گذشتن از دریا و از راه طبرستان، آمل، گرگان می‌خواست به خراسان برود حالا این مقصد خود را کمی تغییر داده می‌خواست از تبریز به ساحل دریای خزران آید و از ساحل دریا به طبرستان و از آمل و گرگان به خراسان برسد و شاید بدین مقصد به کهستان آمد و از حدود و ثغور کهستان آن روزه حاجی زین‌العابدین شروانی در «بوستان‌السیاحه» و محمدتقی‌خان حکیم در «گنج دانش» به‌طور مشروح بحث کرده‌اند:

چند جویم به کهستان که نماند اهلِ دلی
 آنچه جویم به کهستان به خراسان یابم ...
 از ره ری به خراسان نکنم رای دگر
 که ره از ساحل خزران به خراسان یابم ...
 سوی دریا روم و بر طبرستان گذرم
 کافتخار طبرستان به خراسان یابم ...
 چون ز آمل رخِ آمل به گرگان آرم
 یوسف دل نه به گرگان به خراسان یابم ...

شاعر در این اوان دوران کهولت را طی می‌کند:

بافت زربفتِ خزانم علمِ کافوری

من همان سندس نیسان به خراسان یابم

به گفتهٔ خودش «دست و بال او را از شروان دور انداخته» و در تبریز

سکونت کرده و «ارطان» را به قصد خراسان ترک کرده است:

گر زشروان بدر انداخت مرا دست و بال

خیر وان بلکه شرفوان به خراسان یابم

ترک اوطان زپی قصد خراسان گفتم

عوض سلوت اوطان به خراسان یابم

خاقانی این قصیده را در جوابِ نامهٔ یحیی بن محمد نوشته و به همراه

نامه‌ای به نیشاپور فرستاده و در آن خود را «غم‌خوار» - شاعر ترکان عجمی

خوانده است:

غم ترکان عجم کان همه ترکِ ختن‌اند

نخورم چون دل‌شادان به خراسان یابم ...

چند گویی که دو سال دگر است آیت خف

دفع را رفت رحمان به خراسان یابم ...

دستم از نافهٔ او نافه‌گشای سخن است

کاهوی تبتِ توران به خراسان یابم

چون بدو نامه کنم بر سرش از خط ملک

قدوهٔ اعظم عنوان به خراسان یابم

در سال ۵۸۰ طغانشاه حکمران نیشاپور بود و چنان‌که گفته شد در خراسان مابین سلطان‌شاه و تکش و طغانشاه جنگ و گریز بود. در محرم سال ۵۸۱ طغانشاه مرده و سنجر پسر خردسالش را به‌جای پدر نشانده‌اند. اگر از افاده «سنجر همت» شاعر این حادثه را قصد کرده باشد قصیده در محرم سال ۵۸۱ دو سال به «طوفان معهود آب و باد» مانده نوشته شده و گویا همین شعر را کهستان به‌قلم آورده و باز هم مانع رفتن او به خراسان بوده‌اند:

ره‌روم مقصد امکان به خراسان یابم

تشنه‌ام مشرب احسان به خراسان یابم

گرچه ره رو نکند وقفه من و موقف از آنک

کشش همت اخوان به خراسان یابم ...

درد دل دارم از ایام و بتر آنکه مرا

نگذارند که درمان به خراسان یابم ...

در خراسان دلش سنجر همت چو نشست

بدل سنجر سلطان به خراسان یابم ...

ظهیرالدین فاریابی در این اوان رساله معروف خود را تازه به طغانشاه تقدیم داشته و فارغ‌التحصیل مدرسه نظامیه نیشاپور بود و در خراسان و در سایر ممالک مابین علماء و روشن‌بینان درباره حادثه «طوفان آب‌وباد» که به قول منجمین قرار بود به سال ۵۸۲ رخ دهد مباحثه و مجادله می‌رفت و خاقانی مثل سایر فقیهان این حکم پاره از ستاره‌شناسان را به یکبار دیگر رد می‌کند و علیه «فلسفه یونان» و تاریخچه گفته‌های منجمین درباره «آیت خسف» ملاحظاتی دارد. آرزو دارد «رخت به خراسان بکشد» و به‌یاری موازین اخلاقی فتوات با

آسودگی و وداد و وفا و دوستی روبه‌رو شود و به قول خودش «طلب را از یافت نکوثر» به حساب در می‌آورد. شعرش سال‌های سال است که «مغز خراسان» را فتح کرده و از خراسان بسرحدات چین شتافته است:

ای فتی فتوی دین نیست درِ فتنه زدن

نتوان گفت که فتنان به خراسان یابم

در پایان این قصیده از شخصیت علمی و ممتاز محمدوحش یحیی‌بن محمد سخن به میان آورده و اثر را به اسم او نوشته است. در «دیوان خاقانی» چاپ‌های علی عبدالرسولی و سید ضیاءالدین سجادی سر لوحه این قصیده «در مدح امام محمدبن یحیی» است که به هیچ وجه با متن شعر جور در نمی‌آید. در کلیات خاقانی «چاپ هندوستان» قسمتی از متن نامه‌ای که خاقانی به عربی به‌طور منظوم و منثور به یحیی‌بن محمد به شادیاخ نیشابور به همراه این قصیده فرستاده بود مندرج است و در خور دقت می‌باشد.

چنان‌که دیده شد آرزوی سفر خراسان خاقانی تقریباً تمام سال‌های زندگی خلاق خاقانی شروانی را دربر می‌گیرد و این آرزو چهار مرحله مشخص و بارزی دارد و بررسی آن به حل بسیاری از مسائل زندگینامه شاعر کمک می‌کند.

اینک متن نامه خاقانی که بعد از عودت از سفر ری از تبریز عزیز دل‌آویز به شماخی فرستاده پس از گذشتن ۸۱۶ سال برای نخستین بار تقدیم خوانندگان محترم می‌شود. در موارد اشکال کلمات توی دو گیومه گذاشته شد:

این رساله از بهر دو داماد فرستاد و بعد از شفاعت نامه مذکور:

عده‌تی فضل الله تعالی

خواستم کی لمعه‌ای از سر ارتحال و استعجال بر قلم رانم و از اختلال حال و اغتلال بالخبر باز دهم اما به‌کدام انگشت قلم‌گیر نقش‌بندی کشف‌الحال توانم کرد کی از چهار ماهه بیماری گران بعیداً عن ساعة الاعزة کارکنان حواس چون ماه چهار هفته در حجاب تواری گداخته‌اند و آینه مخیله‌زنگار خورد شده و چراغ مفکره به عواصف عوارض نفسانی منطقی گشته و خریطه حافظه در اتساع خزف افتاده و از چشمه‌سار دماغ جوی‌ها اعصاب را امداد منقطع گشته و شاخه‌ها انامل در رعشه مانده لاجرم بنان از تحمل قلم گرفتن و مرکبی در عرصه میدانی راندن باز مانده و سپر افکنده قلم از نقش بستن و سیاهی بر سپیدی افکندن عجز آورده و تیغ انداخته و سبب هجوم حادثه آن بود که این ضعیف را امسال سودای سفر خراسان که مفرس دین و دولت مفرس ملک و ملت است در دماغ افتاد چه از دیر سال باز هم‌خوابه این آرزو بود و از دست همت برنمی‌خاست و از پای عزیمت بر نمی‌آمد دست اتفاق نقاب موانع یک نیمه از پیکر مراد برداشت خفیف‌الحاد طفیف‌الحال خویشتن را بصقع ری افکند و با نعیم خانه‌ری‌الفی عظیم درگرفت چه دارالنعم ری دهلیز دارالملک خراسان دید و نیز معلوم کرد کی ملک ری دولتخانه اصفهود کیان و پهلوان اشکانیان بهرام چوبین بود و به حکم آن کی ملک نیاکان بوجه میراث نبیرگان را رسد دانست کی ملک ری نسبتی دارد با دیگر اخوات ممالک که تشریف مکه و خطبه یافته‌اند از نوبت همایون خاقان اعظم خدایگان معظم سید آل بهرام پرویز اسلام کیخسرو و روزگار خسرو آموزگار رحیم مشفق جلال‌الدین والدین کی در تخلید ابهت شهریاری و تمهید (اهبت) جهانداری سرآمد طوایف ملوک عالم باد خدمتکار حضرت او نصره‌الله تعالی و اعلاها چون بدین حدود رسید از بیت‌الشرف ری

نسیم شرفه شروان شرفهاالله به بقاء سلطانها می شنید و امرا و ولایه و کبرا و کفایه و
 علما و قضاة و کرماء و سادات نصرالله ایامهم تجشم فرمودند و در موکب
 استقبال تفقد و در مجلس اجتماع تعهد واجب دیدند چندان که عبارت از شرح
 آن قاصر آید به آشنایی ملک ری ولوع زیادت گشت و شعف درافزود و
 عشق بازی در گرفت چه به مجاورت کعبه معالی دارالعز ری خویشتن را از یک
 مرتبت هزار درجت گذشته دید و از اندیشه انسانی برتر بافت و از غایت کمال
 صورت امنیت در آینه نیت نمی گنجید بر زبان قلم براند:

زین کلک من که سحر طرازی است راستین
 دست زمانه راست طرازی بر آستین
 سردار اهل فضل و بندگان نظم و نثر
 کارد سجود من سر بندگان ره نشین
 بندگان چو زی ری سوی تبریز می شد
 نان جوین همی خورد از آن و اکمه زین
 من کامدم ز خطه تبریز سوی ری
 از خوشه سپهر خورم نان گندمین
 چو نانک جو ز گندم دور است در قیاس
 شعرش ز شعر من بقیاس است همچین
 با ناف آهوان که پذیرد پلنگ مشک
 بر شان انگبین کی گزیند گز انگبین
 پشت عراق و روی خراسان ریست ری
 پشتی چه راست و قامت و رویی چه نازنین

از سینِ سحرِ نکتۀ بکرِ آفرین منم
 چون حقِ تعالی از رهِ رحمتِ ری آفرین
 بر صانعی که رویِ بهشت آفرید ری
 خاقانی آفرین خوان خاقانی آفرین

و چون قافلهٔ حاج خراسان و ماوراءالنهر بعد از مدت انتظار سپری شدن
 به جانب ری مراجعت کرد. این غریب نیز به جانب خراسان شدن را اندیشه جزم
 و غزم درست گردانید و در دقت مثال معلا از حضرت پادشاه جهاندار و خسرو
 کیان گوهر کاسرالاکاسره قاصم‌القیاصره ملک ملوک‌الأمم اتابک اعظم نصره‌الله و
 اظفره چون حکم اتی امرالله بوالی ری رسید کی فلان را به خراسان شدن به هیچ
 حال جواز نیست و ندانم کی چه تهمت بدین ضعیف:

چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند
 عندلیبم به گلستان شدنم نگذارند
 نیست بستانِ خراسان را چون من مرغی
 مرغم آوخ سوی بستان شدنم نگذارند
 گنج درها نتوان برد بدرهای عراق
 که به بازارِ خراسان شدنم نگذارند
 بهر فردوسِ خراسان بدرِ دوزخ ری
 چه نشینم کی پنهان شدنم نگذارند
 باز گردم چو ستاره کی شود راجع از آنک
 مستقیمِ ره امکان شدنم نگذارند
 مشتری وار بجوزای دو رویم بوبال

چه کنم چون سوی سرطان شدنم نگذارند
 بوی مشکِ سخنم مغز خراسان بگرفت
 می رود بوی گر ایشان شدنم نگذارند
 گوی من صد ره از آن سوی سر میدان رفت
 گرچه با گوی به میدان شدنم نگذارند

و قضای آسمان کی با نیت ملوک زمین هم عنان داشت و زمانه کی
 محکومِ اشارتِ پادشاهان زمان تواند بود دست یکی کردند در حال عارضه گران
 بر عرض این ضعیف و اوصاب بر اوصال تاختن آورد و غوغاء سرسام بر حصن
 دماغ دست یافت و لشکر تب در ولایت تن مخیم ساخت و سعال از دادخانه
 سینه آتشکده پرداخت و زلزلة الساعه در چهار دیوارِ تن افکند و ام ملدم بیای
 مالی ملازم فراش گشت تا پایی کی در دست چنین (مغزه‌ای) اسیر باشد از سر
 مسافرت برخیزد و خاکِ ری نیز بحکم الفی کی با این ضعیف داشت معانقه
 سخت کرد چنان که از تنگی معانقه عارضه عظیم دیدار آمد و خواست کی او را
 در آغوش گیرد و همخوابه سازد اما امهال اجل و تأخیرِ قضا در میان حایل آمد و
 او را از همخوابگی خاکِ ری و هم‌آغوشی زمین بیگانه باز رهناید پس بر زبان
 قلم بگذرانید:

خاک سپاه بر سرِ آب و هوای ری
 دور از مجاورانِ مکارم نمای ری
 در خون نشسته‌ام که چرا خوش نشسته‌اید
 این خواندگانِ خلد به دوزخ سرای ری

آن را که تن بآب و هوای ری آفرید
 دل آب و جان هوا شد از آب و هوای ری
 ری نیک بد و لیک صدورش عظیم نیک
 من شاکر صدور و شکایت فزای ری
 نیک آمدم بری بدری بین به جای من
 ای کاش دانمی که چه کردم به جای ری
 عقرب نهاد طالع ری من ندانم آن
 دانم که عقرب تن من شد لقای ری
 سردست زهر عقرب و از بخت من مرا
 تب‌های گرم‌زاد ز زهر جفای ری
 ای جان ری فدای تن پاک اصفهان
 وی خاک اصفهان حسد توتیای ری
 از خاص و عام ری همه انصاف دیده‌ام
 جور من است از آب و گل جان‌گزای ری
 میر منند و صدر منند و پناه من
 سادات ری و ائمه ری و اتقیای ری
 هم لطف و هم قبول و هم اکرام یافتم
 ز احرار ری و افاضل ری و اولیای ری
 از بس مکان که داده و تمکین که کرده‌اند
 خشنودم از کیای ری و اولیای ری

چون نیست رخصه سوی خراسان شدن مرا
هم بازپس شوم نکشم بس بلای ری
گر باز رفتنم سوی تبریز اجازتست
شکرا که گویم از کرم پادشای ری
ری در فقای جان من افتاد و من بجهد
جان می برم که تیغ اجل در قفای ری
دیدم سحر گهی ملک الموت را که پای
بی کفش می گریخت ز دست وبای ری
گفتم تو نیز؟ گفت چو ری دست بر گشاد
بویحیی ضعیف چه باشد به پای ری

القصة بعد از چهل شبانه روز بیماری گران کی این ضعیف به سایه
معدوم الذات و نقطه موهوم الصفات مانند شده بود و چون نقطه مقعدی از طول و
عرض جهان بی خبر و در خانه غرور نفس امید زندگانی را هیچ مجال نمانده و از
حیوة خویشتن به کلی نومید شده جهد آن کرد که این کالبد خاکی را به حدود
آذربایجان باز رساند تا اگر اجل تاختن آورد آنچه گذرد به سایه و نظر فرزند اجل
خواجه امام مؤیدالدین دام ضمیره مشرفاً باشد بدین نیت خویشتن بر سر چوب
پاره افکند کی قوت بر اسب نشستن نداشت چون بدو فرسنگی زنجان رسید در
شب پالانی گم شد بامداد دردست شتربانان باز یافتند جامه دانی که به مقامات
نظم و نثر و رسالات تازی و پارسی محشو و مشحون بود و صد هزار نکت و
نتف و فقر و لمع تعبیه داشت هر چند طلبیدند نیافتند و الحق خزانه غیبی و
گنجی عرشى از دست برفت که تا پرگار حیوة تنگ درآمدن آن تحسر از نقطه دل

برنخیزد و این واقعه با مرض الجسد یار شد و این ضعف را از دست وجود بیرون برد مع هذا به هر صفت کی بود بصوب تبریز باز رسید و دیده را به نور مشاهده فرزند خواجه امام مؤیدالدین فدیناه اکتحال کرد و به حضور سعادت بخش ایمة ايام و رؤساء انام اصحاب دراست و ارباب ریاست متع الله العباد بطور بقایهم کی مراعیان این داعی اند مستانش گشت یک روز به سبب آب و هوا (درناقهی) گستاخ شد و بر احتما کردن محافظت معهود نمود علت نکس کرد و دست امتحان ربانی سلسله طبیعت در جنبانید و این قلب موی مانند را در عقده بحران کشید و دو ماه (وبران) دید کی کس مبیناد تاکنون کی شجاع پیرک رسید و آوازه سفارسان رسانید که جانب مانوس امیر حکیم امام عالم متبحر بارع متبقر مشیدالدین عودة الإسلام والمسلمین حافظ الاشباح امام الافاضل ملک الحکماء ابقاه الله و اطاب صبوحه و اکثر من واردات السعادات فتوحه با جناب کریم خواجه امام اجل عالم متقن محقق مبرهن مدقق فرزند اکرم شهاب الدین حجة الإسلام والمسلمین برهان الشریعة سلطان الحقیقة مالک ازمة الکلام علامة الائمة الاعلام خصه الله بفضایض فضله و فایز افضاله خاطر صافی گردانید و عذر او پذیرفت و یکباره غبار نزعات شیطان نزقات شبان از صفحات هوای دلها فرو نشست و الحمد لله علی هذه البشایر شکر را در حال نسیم اذفر را شفا وافی و رایحه طیبه از ورود عوانی به طینت این غریب مجروح سینه رسید همان دست برد نمود که تریاق اعظم با نفس مسموم نماید و همان برهان پدید کرد کی عیسی مریم بابت محموم کند آری از صد هزار ادویه کی در ادویه هندوستان یابند یک صفا دوستان کافی تر و نافع تر آید لاریب و چون شفاعت نامه ای که فرزند اعز امیر حکیم مشیدالدین فرستاده بود درباره خواجه امام شهاب الدین مطالعه افتاد

اشارت آن عزیز را کی ثمره‌الحيوة و باكروة العمر است بترحيب و تاهيل تلقى کرده شد و دية الذنب عندنا الإعتذار برخوانده آمد و صدای وحشت از آئینه خاطر این ضعیف برخاست اندی که مصافات و مصالحت آن دو عزیز چون سایه چاه دیرمان و پای برجای باشد نه چون سیل کوه زود رو و ناپایدار تا ناصحانی که چون چاه خزینه‌دار اسراراند آسوده خاطر باشند و حاسدانی کی چون کوه فاش‌کننده گفتاراند زبان بریده شوند امروز آن دو عزیز الحمدلله توأمان ارحام علومند و فرزندان دوره عقول و قطبان فلک فضائل و یمین و یسار ذات روزگار کی این حرز معانی دارد و آن خاتم شرایع و دو طراز آستین‌اند دست روزگار را و دو کفه قسطاس المستقیم نقد معانی و معالی را و در مقاربت صبح صادق و چشمه خورشید و در مناسبت فصل ربیع و مورد ورد و در مجانست موسم نوروز و موعد عید و در مقارنت خضر و الیاس و در مشایعت موسی و یوشع و در مطابقت روح لطیف و عقل شریف و در موافقت ذوانسانة العین هر دو گانه یگانه محبت کهترند تا این ضعیف را بر آن ملذذه‌الکبد باشد و این حبة القلب ان‌شاءالله کی انشاءالله این ترتیب در پرده غیب بسازد اما به دست ما جزء تفال خیر نیست :

او خود نپذیرد دل و مالم اما

اختر بگذشتنت فالی زده‌ام

بعد از این چندانک روزگار شریف ایشان با دوام و درنگ خواهد بود جناب کریم خواجه امام شهاب‌الدین سپارش می‌کنم تا مراعی و راعی و مراقب و حامی او باشد و در غیبت او بحسن حفظ‌الغیب و حافظ حسن‌العهد و اگرچه این دو سه لفظ به مذاق خواجه امام خوش نیاید و با مزاج شریفش آشنایی ندارد

چه قدر رفیع او و راء ذلک تواند بودن اما آنچه شفقت پدری و نصیحت مسلمانی باشد فرو نتوانم گذاشتن و هذا فصل و من پدر با خواجه امام به شرطی دل خوش و صافی خواهیم کرد کی وصایاء باصفاء من پدر را کی در خلوات او را گفته‌ام نگاه دارد و کار بندد در باب بزرگداشت نایبان جناب اسمی قاضی القضاة العدل امام مطلق الهادی الی الحق شرف‌الدین قطب‌الاسلام والمسلمین قوام‌الشریعة نظام السنة سید ائمة الایام قدوة عظماء الحکام علامة العلماء الاعلام حجة الحق مفتی الشرق دامت ایامه بانوارالعز مشرقه و در این باب من کھتر را خدای جل ذکره شاهد حالست و ملکان یمین و یسار گواهند و او فرزند هم کی در باب دوستداری آن بزرگ دین و دنیا آن فرزند را بر خلوص نیت و صفاء طویت چه وصیت کرده ام و حقیقت است کی بر صدق هر دعوی دو گواه پسندہ باشد اینک من چهار گواه دارم واتقم کی گواهی باز نگیرند والسلام. از عزیزان عذر می‌خواهم کی بهریک تحیتی مفرد نتوانم فرستادن کی کار دراز کشد و دیگر اعزّه و اکابر را توقعات باشد این تحیت از خودبخود می‌نویسم ان هذالفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی دوی و سهی در میانه نیست مشید را شهاب می‌دانم و شهاب را مشید و هر دو روح مشخص‌اند و من سایه ایشان:

جان نه و چون سایه بتو زنده‌ام

باتو و صد ساله ره اندر میان

آفریدگار تعالی و تعظم طالب را به‌مطلوب و یوسف را بی‌یعقوب رساناد والسلام علی مکان بیضه شروان فی کل حین و ان هوأ ساکن شروان صاد فوادیا و فیه من‌الاشواق صادف و ادباء کافّة ایما و امائل و علما و افاضل و مشاهیر و اعیان و مشایخ و فتیان متعهم الله به ضلال الملک المعظم الرحیم المشفق

جلال الدنيا والدين ملك الاسلام والمسلمين نصر الله لواءه و رسخ في
قلوب العالمين ولاءه از اصغر خلق الله العبد الصاغر حسان العجم مخصوص اند
به صدهزار سلام و آفرین حسبن الله وحده ابداً.